

دلیم خوابه ترا ای سرزوت !

ای دلقت خود سر

چو یک رت بلورین بر زمین گویم

که همچون موج ای حوزن بر صخره

غبارین نیلگون گداز

و در زرقای دریا ای خورشید

سرخگون گداز

که جان کشیده ام دیگر نبرد روز و شب ازین

هر چون برگ یا نترسی

زبان در جام خنیده ؟

سراب آرزو در جام خنیده

هر تنم تقدیر ؟

هر آغاز خنیده

هر انجام خنیده ؟

× × ×

دسامبر ۱۹۶۸